

چهره واقعی مولانا در گفت و گوهای مکاتبه‌ای

(گفت و گوی مولانا با دیگران در قالب مکتوبات)

دکتر مصطفی گرجی، استادیار دانشگاه پیام نور و عضو پژوهشگاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی
سید علی قاسم زاده، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

جلال الدین محمد بلخی را اغلب با مثنوی کبیر و غزلیات پرشورش می‌شناسند و به نسبت دو اثر یاد شده توجه کمتری به دیگر نوشته‌های او شده است؛ به گونه‌ای که غالباً در محیط‌های دانشگاهی نوشته‌های مثنو او - به خصوص مکتوبات - از مغفول‌ترین آفریده‌های این شاعر نام دارد و به رغم غزلیات که حاکی از شور و مستی درونی اوست، متعلق به حوادث روزمره و امور متعارف و ناظر بر واقعیت‌های طبیعی و عرفی روزگار اوست.

می‌دانیم که مکاتبه نوعی گفت و گوی غیر مستقیم یا نوشتاری است و غالباً حقیقت در پرتو ارتباط کلامی آشکارتر می‌شود؛ این مقاله برآن است که مکتوبات مولانا در میان آثار پنج‌گانه ایشان - به دلیل نوع ژانری که از آن برخوردار است - صمیمانه‌تر و خصوصی‌تر از دیگر آفریده‌های اوست و سیمای حقیقی این سویه مولانا را بهتر نشان می‌دهد و چون در قالب نامه یا نوشتار دوسویه، چونان گفت و گو است؛ کیفیت ارتباط گفتاری و رفتاری مولانا را در قرن هفتم با جهان اطراف خود (قونیه) روشن‌تر و شفاف‌تر به نمایش می‌گذارد. این مقاله می‌کوشد تا ضمن تحلیل ابعاد جامعه‌شناختی این متن، خصایص این سویه زندگی مولوی را در ارتباط‌های مکاتبه‌ای (گفت و گوی مکاتبه‌ای) با تأکید بر مؤلفه‌های گفت و گو بررسی و نقد کند.

کلید واژگان: مولانا، تحلیل جامعه‌شناختی، گفت و گوی مکاتبه‌ای، مکتوبات.

تاریخ پذیرش: ۸۷/۹/۵

تاریخ دریافت: ۸۷/۵/۷

مقدمه

یکی از برجسته ترین نوشته های منسوب به مولانا، مجموعه مکتوبات و نامه هایی است که ایشان در دوره کمال حیات خویش و در طول سالیان متمادی نوشته است. مکتوبات مجموعه صد و پنجاه نامه (جلال الدین رومی، ۱۳۷۱) است که نویسنده در طول حیات خویش و در مواضع مختلف و بنا بر تقاضاهای مختلف درونی^۱ و بیرونی^۲ نگاشته است. با وجود آنکه مولوی در جهان امروز به آثار مهم تر و برجسته تری چون مثنوی و دیوان کبیر شهرت یافته، مکتوبات او نیز به دلایل خاص جامعه شناسی و روانشناختی قابل توجه است. یکی از این ویژگی ها و امتیازات نسبت به سایر آثار مولوی - به قول گولپینارلی - این است که بر خلاف مثنوی و دیوان که حکایات و عقاید اخلاقی - عرفانی مولانا و توصیف عشق و جهان آرمانی او است، مکتوبات مجموعه مطالبی است که از سر ضرورت و نیازهای مختلف بشری بالیده و تدوین شده است و غالب این نامه ها برای رفع حوائج و سفارش و تقاضای دیگران ترتیب داده شده است. (مولوی، ۱۳۷۱: مقدمه) چنانکه در نامه ای می گوید: «سلام و خدمت مطالعه فرماید و از تکثیر نبشتن مکاتبات برای حوائج خلق ملول نشود» (نامه ۱۲۱). بر این اساس اگرچه عصاره سخن مولانا در زمینه های عرفانی و ... در فیه ما فیه و صورت مفصل آن در مثنوی آمده، تصویر روشن و شفاف تر مولانا را در مکتوبات او می توان یافت و در هیچ اثری - جز مکتوبات - مولانا این چنین ساده و صمیمی رو در روی و در مواجهه با مردم اعم از عوام و خواص (وزرا، حکما) قرار نگرفته است که با زبان مخاطب فارسی رایج، با صمیمیتی خاص و هيجانی تمام و بیانی قانع کننده با عوام و خواص سخن گوید.

پاره ای از این نامه ها از نوع اخوانیات و غیر درباری است که نامه های ۴۹، ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸ از این زمره اند. با وجود این بیش از هشتاد درصد آن، از گونه نامه های منشیانه و مصنوع است. لذا لحن و سبک آن بیشتر متناسب با مکاتیب (مکاتبات) اداری درباری است. (نامه ۱۳ و ۷۴) عمده ترین ویژگی این نامه ها استفاده فراوان از آیات و احادیث و عبارات عربی، اطناب، تصاویر هنری شاعرانه (figure of speech) و ... است.^۳ ساختار این مکاتبات صد و پنجاه گانه که در واقع همان گفتگوهایی در قالب نوشتار است از پاره ای جهات با گفتگوهای شفاهی امروزی (Dialogue) بسیار نزدیک و مشابه است. تشابه و تجانس این نوشتار ها و اخوانیات (نامه های دوستانه) با ارتباط نوع گفتاری آن (دیالوگ) به گونه ای است که پاره ای از عناصر مهم نوع اخیر در اخوانیات و مکاتبات دوسویه مولانا به طور کامل رعایت شده است. البته تشابه و تجانس ارتباط نوشتاری (مکاتبات) با ارتباط کلامی از یک مسأله

دیگر نیز نشأت می‌گیرد که یادکرد آن در این مقام گریز ناپذیر است و آن این که غالب این نامه‌ها همچنان که از مطلع و فحوای نامه‌ها پیداست برای کسانی نوشته شده است که در اطراف مولانا بوده‌اند. شخصیت‌هایی چون حسام‌الدین، صلاح‌الدین، معین‌الدین پروانه، عزالدین کیکاوس و ... جملگی کسانی بوده‌اند که مواصلت مولانا با آنها از نظر دیداری و گفتگوی شفاهی و مواجهه‌ی کلامی دشوار نبوده است. با وجود این، باز هم مولانا به جای ارتباط از نوع اخیر، از تکاتب و تخاطب نوشتاری بهره می‌گیرد و این مسأله درست خلاف سنت نبوی و احادیث علوی است. چرا که بر اساس سنت اولیا، مواصلت بین مردم از دو حالت تکاتب و تزاور خارج نیست. چنانکه امام صادق (ع) فرمودند «التواصل بین الاحوان فی السفر التکاتب و فی الحضرة التزاور» (حسن زاده آملی، ۱۳۷۹: مقدمه) حال آنکه عمده این نامه‌ها در حضر و در شهر قونیه و با کسانی بوده است که مولانا امکان دسترسی به آنها را داشته است. با این تفصیل می‌توان به مکاتبات مولانا عنوان «گفتگوهای مراسله‌ای و مشافهه در قالب نوشتار» داد که با مخاطب غائب داشته است؛ چرا که امکان گفتار و مواجهه کلامی وجود داشته است.

چکیده این مطالب دردو اصل ذیل می‌گنجد:

۱. باره‌ای از این نامه‌ها - همان طوری در برخی از آنها (نامه ۱۲۹) به صراحت ذکر شده - در جواب نامه دیگران و در پاسخ به پرسش (حاجت) دیگران است. لذا می‌توان به آن عنوان مکاتبات داد.

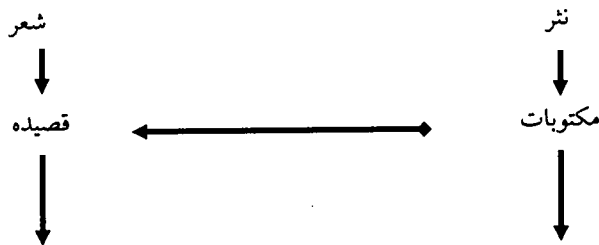
۲. بخش بیشتری از نامه‌ها برای کسانی است که مولانا به آنان دسترسی داشته است. به عبارت دیگر امکان برقراری ارتباط غیر از نوشتار وجود داشته است، لذا می‌توانست از راه دیالوگ و مواجهه کلامی - به قول خود مولوی مشافهه - بیان شود ولی مولانا نوشتار را بر گفتار ترجیح داده است: «چون داعی را این معنی رو نمود نتوانستم آن التماس سه سطر که فرموده بودند عرضه کردن و تمامت آنچه لحاظ می‌نماید در آن معنی که آغاز کرد در این نوشته نگنجد الا به مشافهه» (نامه ۵۰) این تقابل و ترجیح یکی بر دیگری، شاید حاصل این نکته باریک باشد که در سنت تاریخی ما، به دلایل فراوان به گفتار بیش از نوشتار اعتماد شده است. (سنت شاهنامه خوانی و روایت راین) اگر چه این مسأله در دیدگاه نقد ادبی جدید بویژه نقد دریدایی - به دلیل عدم پایداری و ثبات واژگان در طول زمان - رد شده است، (برتنس، ۱۳۸۴: ۱۴۵) تفاوت این دو نحوه ارتباط در این است که در نوشتار برخلاف گفتار حضور دو طرف تبدیل به غیبت می‌شود و نشانه‌های دیداری و مکتوب‌جانشین نشانه‌های آوایی می‌شود. مولانا در این اثر

به جای استفاده از کلام و گفتار از نوشتار بهره می‌گیرد و از سوی دیگر این برخلاف کاربرد و کارکرد نوشتار و گفتار در نظر قدمایی نظیر ناصر خسرو قبادیانی است که گفتار را چون روح و نوشتار را چون جسم دانسته‌اند. (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۱۵)

از امتیازات برجسته دیگر مکتوبات، صداقت و صمیمیت آن است. در حقیقت آنچه بر گیرایی و جاذبه آن افزوده است، یکی ملموس‌تر بودن شخصیت و ظهور حقایق زندگانی اوست که در سایه چنین صداقتی، بررسی و شناخت روحی و روانی مولانا حقیقی‌تر به نظر می‌رسد. چراکه این نوشته‌ها «شخصیت نویسنده، مناسبات او با طبقات متعدد، واکنش‌های او در برابر رویدادهایی که با زندگی خصوصی و اجتماعی‌اش پیوند نزدیک دارند، علاقه‌ها و گرایش‌ها و نفرت‌ها، تلقی او از افراد و حوادث و سرانجام اسرار زندگی او را با صداقت و صفای بیشتری از لابه‌لای نامه‌ها نمودار می‌سازد و حس کنجکاوی خواننده را بهتر ارضا می‌کند. (سمیعی گیلانی، ۱۳۷۱: ش ۲) و دیگری چاشنی محبت و ذوق عرفانی است که در قالب نامه‌های موجز و مستقل و غالباً شفاف و آکنده از تصاویر نورانی و تعلیمی مطرح شده است؛ آموزه‌هایی که صدای آن نه تنها در گوش مخاطبان خاص او بلکه در گوش جان مستمعان عام او در هر زمان منعکس می‌شود و آنان را از استغراق حیات مبتذل روزمرگی باز می‌دارد و به صفا و صمیمیت و محبت و معرفت دعوت می‌کند. در واقع مولانا مخاطبان خود را «به تقلید از شیوه‌های زمان خویش با پناه جستن به قواعد منجمد ترسل مورد خطاب قرار نمی‌دهد بلکه آنچه از دلش برمی‌خیزد به همان شیوه با مخاطبان سخن می‌گوید.» (مولوی، ۱۳۷۱: ۲۳)

قالب و ساختار مکاتبات

قالب و ساختار این مکتوبات و گفت‌وگوهای نوشتاری عمدتاً شامل سه بخش مقدمه، اصل نامه، دعا و خاتمه سخن است که از جهت ساختار و بیان مسأله، این نوع در میان انواع نثر فارسی بسیار شبیه ساختار قصیده در انواع شعر فارسی است. به عبارت دیگر مقدمه مکتوبات شبیه تشبیب، نسیب و تغزل و انگیزه اصلی نوشتن نامه مانند مدح در قصیده و دعای آخر آن مانند شریطه و تأیید در قصیده است:



مقدمه ← تشییب ، نسیب و تغزل

اصل نامه ← مدح ممدوح

دعا و خاتمه ← شریطه و تأیید

۱. مقدمه در ذکر صفات و محامد و القاب پر طمطراق مخاطب است که غالباً با اطناب سجع و صنایع بدیعی دیگر قرین است. او در غالب نامه هایی که به رؤسا و حاکمان عصر نوشته از این نوع و سبک پیروی کرده است. چنانکه در توجیه یادکرد صفات مخاطب در نامه می گوید: «این ساعت امیر نائب حق است واجب کرد اهل حق را به خدمتش تعریف کردن تا به خدمت پوشیده نباشد. (نامه ۱۳۵ و نامه های ۱۱۲، ۱۰۹، ۱۱۴) چنانکه نامه ۱۱۴ در بیست سطر نوشته شده که سیزده سطر در بیان القاب و صفات معین الدین پروانه است.

۲. اصل نامه و بدنه اصلی آن و این چیزی است که محرض و محرک نوشتن نامه بوده است. انگیزه هایی چون شفاعت شخص ثالث، اعتذار و ندامت، تقاضای عنایت بیشتر، شکوائیه و گله، توصیه نامه، اخوانیت و نامه های دوستانه، نصیحت و طرح مسائل عرفانی و ... عمده ترین این موارد است.

۳. تأیید و دعا نسبت به اوضاع و احوال مخاطب که غیر مستقیم دعوت به خوب زیستن، حق خواهی و ... می کند. این قسمت به نسبت سایر قسمت های نامه، ادیبانه تر، زیباتر و عاطفی تر است.

از سایر نکات و مشخصات قابل توجه در این نامه ها از نظر ساختار و شکل مکاتبات می توان به موارد ذیل نیز اشاره کرد:

- شروع برخی نامه ها با اشعار عربی و فارسی که از روح آزاد و طبع جوشان او نشأت می گیرد. (نامه های ۳، ۶۵، ۵۶، ۱۰۲).

- آمیختگی زبان روان و شیوای مولانا (فارسی) با عربی به طوری که دو نامه تماماً به عربی است.

- خطاب بیشتر مقالات به صورت سوم شخص مفرد است، برخلاف مکاتبات امروزی که خطاب آن به صورت دوم شخص است. (حداد عادل، ۱۳۸۱: ۶)

از نظر مخاطبان؛ به طور کلی از مجموع ۱۴۴ یا ۱۵۰ نامه که منسوب به خداوندگار است ۲۷ نامه برای معین الدین پروانه به انگیزه های مختلف نوشته شده است که از نظر تعداد نامه ها منحصر به فرد است. بعد از آن بیشترین نامه به عزالدین کیکاوس است که تعداد آن به ۱۰ مرسله می رسد که خود مولانا نیز از این کثرت تصدیع ابراز شرمساری می کند.^۴

تقسیم بندی مکاتبات (مکتوبات) از نظر کمیت و مخاطب:

- نامه های مولوی به پروانه ۲۷ نامه
- نامه های مولوی به عزالدین کیکاووس ۱۰ نامه
- نامه های مولوی به حسام الدین ۳ نامه
- نامه های مولوی به صلاح الدین زرکوب ۳ نامه
- نامه های مولوی به وابستگان نسبی و سببی ۷ نامه
- نامه های مولوی به شمس تبریزی ۴ نامه که برخلاف سایر نامه ها غالباً به شعر و زبان آهنگین است. این نامه ها در پایان مکاتیب آمده است.
- سایر موارد.

از نظر مضمون و درونمایه نامه ها نیز عمده ترین مضامین، توصیه نامه ها و نامه های سفارشی، بند و نصیحت مخاطب خاص و عام، اخوانیات، نامه های دوستانه و... است.

نکته قابل توجه دیگر این است که برخلاف هنجار و باور زمانه نسبت به جنس زن، نوعی نگاه مثبت و توأم با عظمت دیده می شود (۴ نامه) که حداقل در سایر آثار مولانا کمتر دیده می شود. چنانکه در اختلاف میان سلطان ولد و همسرش فاطمه خاتون، جانب عروس را می گیرد: «از فرط این شفقت این چند حرف مشوش نبشته شد، بی دل و بی دست، نه هوشیار و نه مست، نه نیست و نه هست در وصیت جهت رعایت شاهزاده ما و روشنایی دل و دیده ما ... که آتش در بنیاد عذرها زند و یک دم و یک نفس، نه قصد و نه سهو حرکتی نکند و وظیفه مراقبتی را نگرداند که در خاطر ایشان یک ذره تشویش بی وفایی و ملالت درآید. (نامه ۶۹)

طبقه بندی نامه ها از نظر تم و محتوا

ردیف	نوع نامه	تعداد
۱	توصیه نامه	۱۴
۲	نصیحت نامه	۷
۳	اخوانیات و نامه های دوستانه	۶
۴	طرح مباحث عرفانی	۶
۵	درخواست کمک به مردم (دریوزه نامه پاهنایت نامه)	۵
۶	نامه های او به زنان	۴
۷	اعتذار نامه	۳
۸	شکایت نامه	۲
۹	تقاضای دیدار و وصال	۲
۱۰	تبریک نامه و افتنان نامه	۲
۱۱	رعایت اصول مملکت داری	۱
۱۲	تذکره نامه	۱
۱۳	تقدیر نامه	۱
۱۴	و...	

چهره این سویه وشفاف مولانا در گفت وگوهای مکاتبه ای مولانا (مکتوبات)

سیمای اجتماعی و واقعی تر مولوی را می توان از خلال نامه های او یافت وشناخت. با شناختن مولانا از طریق نوشته ها و نوشتارهایی در قالب گفتگو که اغلب در مواجهه با شخصیت های مختلف - ازحاکم و امیر گرفته تا زنان عابد عصر و از نزدیکان بی بصر تا دوران بی خبر و برای رفع احتیاجات بشری- ترتیب و تدوین شده است، می توان به پاره ای از نیاز های بشر امروز نیزپاسخ گفت. ازسویی دیگر با عنایت به اینکه متون ادبی به ویژه آثارادبی- تاریخی (نظیر این نامه ها) از دو منظر تأثیر تاریخ و حوادث اجتماعی - سیاسی برمتون ادبی و تأثیر این متون در تاریخ وتاریخ سازبودن آن قابل نقد وبررسی است، می توان به مکتوبات مولانا با توجه به مقتضیات آن عصر و شرایط تاریخی و سیاسی آن دوره- که این متن در آن پدید آمده- بیش از دیگر آثار مولانا اعتماد کرد؛ چرا که این متن بر خلاف آثار ناب مولانا مولود وقت و وضع دنیوی حاکم بر مؤلف است. به عبارت دیگر اگر مثنوی و دیوان کبیر او منشور و بازتاب دهنده شخصیت چند بعدی و ایده آل مولاناست، این اثر آینه روشن و شفافی است که مولانا را در عالم واقع و رئالیستی نشان داده است. به همین دلیل با وجود آن که این نامه ها (مکتوبات) جایگاه ممتازی در بیان ونمایش مشکلات انسان داشته تا کنون با چنین رویکرد و نگرشی به آن توجه نشده است.

یکی دیگر از ویژگی های مکتوبات به نسبت با سایر آثار او این است که زیرساخت و فرم نامه ها شباهت ساختاری با گفت وگو و کلام دوسویه دارد و هر کدام از نامه ها نوعی گفت وگو و آن هم از نوعی گفت وگویی مراسله ای و مکاتبه ای است که در غیبت سویه دیگر و مخاطب در حالت و هیأت نوشتار عرضه شده است. نوشتار گفت وگو ماندنی که تنها به دلیل حاضر نبودن یک سوی دیگر، در قالب گفتار ظاهر نشده است. چنانکه مولانا در یکی از نامه ها در جواب به پرسش شخصی در باب مسائل عرفانی و مبادی ای که گوش نامحرم جای پیغام آن سرورش نیست، این نکته را تذکر می دهد و می گوید این مطالب باید در قالب گفت وگو و باحضور گوینده و شنونده بیان شود. (برتری و تفضل گفتار بر نوشتار) این نحوه از بیان بیانگر آن است که در نظر مولوی گاه گفتار و گفت وگو بر نوشتار تقدم دارد (Logocenterism) هر چند به دلایلی در قالب نوشتار بیان شده است. «چون داعی را این معنی رو نمود نتوانستم آن التماس سه سطر که فرموده بودند عرضه کردن و تمامت آنچه لحاظ می نماید در آن معنی که آغاز کرد در این نوشته ننگجد الا به مشافهه» (نامه ۵۰) چنان که در نامه ۹۲ یا ۱۲۰ به این

تقدم صریحا اشاره شده است: «چون حامل خدمت، از مخلصان قدیم آن حضرت است و از خانه است، براین مختصر مکتوب اکتفا شد باقی به مشافهه به خدمت عرض رود.» (نامه ۱۲۰)^۶ عمده ترین مباحث و مؤلفه های مطرح در گفت و گوهای انسانی که در مکتوبات مولانا انعکاس داشته است^۷ و با تکیه و تأکید بر آن می توان به تصویر روشن تری از طریقه زندگی فردی و اجتماعی و گاه نوع نگرش او به برخی از مسائل انسانی دست یافت، عبارتند از:

۱- رعایت آداب گفت و گو

از خصیصه های یک گفت و گوی سالم از نظر روابط اجتماعی، رعایت آداب سخن گفتن و حفظ حرمت متقابل در محور افقی (دو هم سطح) و در محور عمودی (از بالا به پایین) است. نکته ای که در مکتوبات مولانا به وضوح بر آن تأکید شده است. و تقریبا در جای جای نامه های او از خطاب ها و عناوین و القابی که مولانا در صدر و ختام آن ها آورده تا در متن و بدنه مکاتبات دیده می شود. او به خوبی از اهمیت احترام متقابل و رعایت آداب محاوره مطلع بوده و هم چنان که در مثنوی خواستار توفیق ادب است، در مکتوبات به گونه عملی آن را به اجرا می گذارد و هیچ گاه حتی در هنگامه خطاب و عتاب، دهن به کجی و ناراستی نمی گشاید و با خلق و خوی نیکو مخاطبان را تحت تأثیر و مسحور سخنان خویش قرار می دهد.

او ادب را از شروط صحت و قبولی گفتار می داند و می گوید: «صورت پریشان بی ادبی دارم، زحمتش را از حضور اکابر دولت ایدهم الله و نصرالله دور می دارم و ضمیر مشتاق محب مخلص دارم، به دعا گویی می فرستم تا بی ادبی صورت صفای دل مخلص را مکدر نگرداند. این عذر مقبول باد.» (نامه ۱۱) او نه تنها خود را به رعایت کمال ادب ملزم می کرد بلکه همواره نزدیکان و مریدان را نیز به رعایت آن در گفتار و نوشتار ملزم می داشت: «فرزند مخلص، مجد الدین، از محبان و هواخواهان آن خدمت است و از دعاگویان آن دولت، اعتماد لطف جبلی و کرم عنصری ذات شریف شما کلمه ای از روی شفاعت می گوید. اگر نداند آداب گفتن، ادب محبت شما در سینه او مقرر است. امید است که تصدیق فرماید.» (نامه ۴۷) از نشانه های دیگر آگاهی به آداب گفت و گو، رعایت مقام و منصب اجتماعی افراد است، به گونه ای که او به تناسب آن، باب مخاطبه و مکاتبه را می گشود. مثلا در نامه ای به امین الدوله میکائیل در باب سفارش شمس الدین محمد پسر جمال الدین برای استخدام کردن او با لحنی کاملا متواضعانه و با استشهاد، سخنان ترغیبی و تشحیذی می گوید: «آرنده تحیت، شمس الدین محمد پسر جمال الدین، فرزند عزیز مخلص، سخت مقل المال ویی نواست و پدر او جمال الدین امیر محمد - رحمه الله - از کوچکی فرزند و پیوسته این داعی بوده است. توقع است از مکارم

اخلاق «خیر الناس من ینفع الناس» پادشاهی فرماید او را به شغلی که لایق او باشد از بندگان خود گرداند تا مشرف گردد و بر ابنای جنس خود افتخار نماید و مباهات کند و بدان فراغت به دعای دولت مشغول باشد. جاوید و غیث خلایق باد. داعی منت دار این خواهد بود به لطف های بی حد سابق منضم گردد.» (نامه ۱۸)

۲- بدبین نبودن و عدم نگرانی و احساس خطر از شکست احتمالی جریان گفت و گو
یکی دیگر از مؤلفه هایی که در هنگام گفت و گو قابل تأمل و بسیار مهم است، بدبین نبودن نسبت به ممنوع و سوء ظن نداشتن نسبت به سویه دیگر است. این اصل در نگاه فراگیر در ادبیات و به طور اخص در عرفان و ادبیات عرفانی ما انعکاس فراوانی یافته و همواره مخاطب را از افتادن در دام سوء ظن و بدگمانی های شیطان صفتانه بر حذر می دارد. در کتاب مکتوبات نیز، که در عین اجتماعی و فرهنگی بودن یک اثر عرفانی و اخلاقی است - مولانا به این اصل اشاره می کند. مولانا در این اثر به اهمیت روابط اجتماعی سالم و جامعه پاک واقف بوده و طبیعتاً به اعتبار این که انسان را حیوان ناطق می داند به ارزش این اصل در روابط بین انسانی و گفتگویی، بیش از پیش تأکید کرده است.

او در نامه ۱۱۸ و در توصیه به مظفرالدین امیر عالم چلبی که نسبت به حسام الدین بدگمان شده و سوء ظن پیدا کرده است، با استناد به آیه «ان بعض الظن اثم» این چنین هشدار می دهد: «شنوده آمد که آن فرزند {مظفرالدین} با او حسام الدین مناقشه می کند و قول صاحب غرضان و بعضی چیزها را محسوب و مسموع نمی دارد و حسام الدین امین و معتمد و فرزند ماست ... اگر گمان شماست و اگر قول کسی دیگر است علی کمال حال او دور است که در نصیحت و نیکو خواهی تقصیر کرده باشد تا این قیاس نکنی و آن گمان نبری که «ان بعض الظن اثم» آن گمان از قبیل آن ظن هاست که پشیمان می شوی اثم بینی.» (نامه ۱۱۸) البته در مواردی خاص، مولوی از نوعی ظن مطلوب و گمان مقبول دفاع می کند و آن را لازمه انسان عاقل و بالغ می داند. آن تنها در شرایطی است که غم حفظ جان بر غم نان (دل بر گل) غالب باشد و به خاطر حفظ خیر کثیر یا دفع شری قلیل باشد: «از پی دانه مرغکی صد بار/ بنگرد پیش و پس یمین و یسار // دل او زان قبل بداندیش است/ کش غم جان ز عشق نان بیش است» (نامه ۲۴) با این یادکرد، مولانا در تجویز یا رد این اصل (بدبین بودن) ضمن نسبی دانستن آن، عدم آن را شرط برقراری و تداوم روابط انسانی بویژه در روابط دوستانه و مکاتبات اخوانیه می شمارد و عواقب بدگمانی را ندامت و شکست گفت و گو و ارتباطات بشری می داند.

۳- تأکید بر عقل و خرد (خرد ورزی و عقل محوری)

مولانا در مکتوبات مانند سایر آثار خویش (مثنوی و فیه ما فیه) برای عقل، مراتب و درجاتی قائل است. او از یک سو شونده را از نوعی عقل برحذر می‌دارد و از سویی دیگر از نوعی عقل سخن می‌گوید که عزیز ترین اولیاست؛ عقلی که گوهر و ذاتی دارد و در سلسله مراتب و مصادیق خویش مفاهیم مختلف را در بر می‌گیرد. از یک سو عقل را در مقابل نفس اماره قرار می‌دهد و از آن به عنوان ولی یاد می‌کند: «عزیز ترین اولیا عقل ناصح است و دشمن ترین اعدای، نفس اماره است و به حقیقت اولیای ما (نیز) عقل ماست و اعدای ما نفس اماره ماست.» (نامه ۱۱۲) و از سویی دیگر دعوت به ترک نوعی از عقل می‌کند و آن را شح نفس می‌داند: «اغلب خلق در کارها مکاس کنند نه از بهر لکاس بلکه از بهر آنکه تا مغلوب نباشند و مغبون عقل و زیرکی نباشند و این هم شح نفس است و ایشان خبر ندارند که عقل چیزی دیگر است که تا این عقل و زیرکی را نَهَلی آن عقل روی ننماید تا بدین ابله نشوی بدان ابله باشی» (نامه ۱۳۱)

مولانا به دنبال تبیین مراتب عقول در بین اصناف مخلوقات، عقل را مسؤولیتی انسانی می‌داند؛ چراکه به عقیده او عقل برترین گوهر و امتیاز الهی به بندگان خویش است. وی لازمه زیستن برتر و موفقیت در زندگی را معرفت و دانایی می‌داند و عاقلان را همراستای قربان می‌شمرد: «هرجا معرفت بیشتر، جنایت عظیم تر؛ از جانب طفلی چنان کینه نگیرند که از جانب عاقلی و پادشاهان بر زلت و بی ادبی خربندگان آن مؤاخذه نکنند که بر زلت و بی ادبی قربان که ایشان را از اخلاق و نازکی و غیرت ملوک خبر بیشی باشد. کما قال النبی ان الله تعالی لما خلق العقل قال له: اقبل فاقبل، ... ثم قال: وعزتی و جلالی ما خلقت خلقا اکرم منالی. لک اخاطب ولک اعاقب ولک اغفر ولک الثواب وعلیک العقاب.» (نامه ۵۰)

لذا از این جهت نیز نگاه مولانا به عقل و خرد برخلاف دیوان و مثنوی و حتی فیه ما فیه حقیقی تر و قابل انطباق تر با واقعیت است. وی در مکتوبات برخلاف دیوان شمس که از مستی و شور و عشق سخن می‌گوید به صراحت به دفاع از عقلی می‌پردازد که از گریزی و طراری فاصله گرفته و در زندگی مردم و انسان‌ها کاربرد و کارکرد مستقیم دارد.

۴- توجه و التفات به سخن «ماقال» در کنار التفات به من قال

یکی از گزاره‌ها و مؤلفه‌های ارزشمند و مهم در ارتباط کلامی و روابط بشری- که قوانین عالم طبیعت بر آن حاکم است- توجه و نوعی رویکرد به من قال (شخصیت) و ما قال (نفس قول و کلام) است. چنانکه یکی از مسائل اساسی و پرسش‌های مهم در میان روشنفکران دینی

نیز این است که آیا شخصیت گوینده (من قال) می تواند پشتوانه و پشتیبان ما قال و کلام باشد یا فقط ما قال و سخن ملاک ارزیابی قرار می گیرد.^۱ یکی از بحث هایی که در حوزه های کلام جدید و اصل خاتمیت نبوت نیز مطرح می شود این مسأله است که آیا سخن هیچ کسی برای انسان حجت تعبدی دینی می آورد؟ آیا حجیت و ولایت دینی تنها از آن پیامبر اسلام است و با بسته شدن دفتر نبوت، شخصیت هیچ کس «من قال» نمی تواند پشتوانه سخن او «ما قال» باشد؟^۲ اگر چه کسانی چون شمس تبریزی، مرز این تشکیک و اختیارات عقل را به حدی می رسانند که حتی اصل «شخصیت هیچ کسی پشتوانه سخن او نیست مگر شخصیت پیامبران» را زیر سؤال می برند و تنها ملاک ارزیابی را ما قال می دانند.

توضیح این نکته ضروری است که برخلاف نکات یاد شده و به رغم اصل «انظر الی ما قال لا تنظر الی من قال» در اکثر متون ادبی کلاسیک، من قال را بر صدر نشانادند. همچنان که سعدی می گوید «اگر صد ناپسند آید ز درویش / رفیقانش یکی از صد ندانند // اگر یک بذله گوید پادشاهی / از اقلیمی به اقلیمی رسانند» اما در معنای خاص و در حالت نتیجه گرایانه آن، به این نکته نیز اشارت دارد که گوینده گفتار و کننده کردار، تعیین کننده نتیجه عمل است. در آثار مولانا نیز - چنانکه خواهیم دید - این اصل تکرار شده که در یک نگاه فراگیر، نشان دهنده گفتمان قدرت و ایدئولوژی حاکم بر متون ادبی است که همواره به طبقه بندی جامعه بر اساس میزان ارتباط با قدرت اهتمام ویژه داشته است. به هر روی در عصر حاضر که فضا و گستره خاصی چون اتمام دوران نبوت و تجربه وحیانی نبوی و غیبت امام زمان (عج) - که ولایتش استمرار تجربه نبوی و مفسر حقایق الهی است - بر آن حاکم شده، شخصیت هیچ انسانی را مگر با تکیه بر دلیل استدلال، نمی توان پشتوانه کلام او دانست. عقل سلیم نیز جز در موارد خاص، ملاک ارزیابی و درستی و نادرستی کلام را خود کلام و سخن می داند؛ لذا در درجه نخست کلام و ما قال را مورد عنایت و التفات قرار می دهد و در مراتب بعدی من قال و شخصیت گوینده را لحاظ می کند.

مولانا در مکتوبات خویش مطابق همان سنت که من قال را بر صدر می نشانده، به گوینده سخن اهمیت بیشتری نسبت به خود سخن می داده است: «نصیحت چو از شاهان آید بر رعیت مقبول آید و دلها آن را تعظیم کنند و چون نصیحت از کهران به سوی مهتران آید چنان جایگیر نبود. نبی فرمود: لایزال امتی بخیر ما اتاهم العلم و النصیحه من قبل اکابرهم فاذا اتاهم من قبل اصاغرهم هلكوا» (نامه ۵۷) روشن است که کلام و نصیحت از نظر ذات و گوهر یک اصل

ثابت تلقی شده و آنچه باعث عدم پذیرش یا مقبولیت آن کلام شده از دید مولانا مأخذ و مصدر آن کلام یعنی گوینده است. (توجه به من قال و تأثیر آن در کیفیت مقبول شدن یا مردود شدن کلام)

هـ تسامح و تساهل و مدارای دینی

یکی دیگر از بن مایه‌های موجود در ادب عرفانی و به نحو خاص در آثار مولانا، توجه نکردن به صورت و اختلاف های ظاهری ادیان است که جوهر و ذات دین را یک حقیقت دانسته و تفاوت ها را در صورت و ظاهر دیده اند و آن، ایمان و ایقان به توحید، معاد و نبوت است. مولانا جلال الدین بلخی در یکی از نامه ها با تأثیر از اصل وحدت انبیا «لانفرق بین احد من رسله» (بقره، آیه ۲۸۵) به واقعه ای اشاره می کند که دلالت بر این باور قرآنی، یعنی یکی دانستن و وحدت انبیای الهی دارد و اینکه نفی یکی از آنها به معنی انکار دیگران است. در این نامه که به صورت گفت و گوی بین ادیانی (میان مسیحیان و مسلمانان) و به صورت غیرمستقیم نقل شده، از افتراق و تعصب های دینی بر حذر می دارد: «بعضی رهبانان، پیش بزرگی شکایت کردند که ما از صحابه رسول رنج و فاقه بیش می کشیم و از ثمرات دورتریم آنچه ایشان می بایند از کرامات، ما نمی یابیم، سبب چیست؟ آن بزرگ جواب داد که آن خدانشناسی و زهد شناسی و رهبانیت و انقطاع از دنیا و امثال آن این همه موروث انبیا است و ارشاد ایشان است که بی ارشاد ایشان هیچ کس را به خدانشناسی و سیرت و طریقت الی الله معلوم نشود. چون موروث ایشان است شما پشت به ایشان کرده اید. گفتند که ما انبیای متقدم را مقربم و شاکریم گفت چون که ایشان نفس واحده اند، تکذیب یکی تکذیب همه باشد؛ چنانکه غسل اعضای وضو در حق فایده یک چیزند؛ اگر یک عضو را نشوی شستن آن اعضای دیگر سود ندارد و چون انبیا یکدیگر را مقررند و گواهی دهند بر صحت یکدیگر چون یکی را تکذیب کردی همه را تکذیب کردی» (مکتوبات، نامه ۶۹)

این اصل که یکی از اصولی ترین مسائل اخلاق جهانی و خرد همگانی است در صورت پذیرش انسان معاصر تبدیل به حقیقتی خواهد شد که سلطان ولد - فرزند مولانا - به آن اشاره کرده است. او اختلاف شرایع را از اختلاف خصائل پیامبران می داند و آن را طبیعی ادیان می بیند که ثمره و نتیجه چنین باوری، تحمل، بردباری و تسامح دینی ما وضع له است: «اختلاف شرایع از اختلاف خصائل پیامبران است، بر وفق خصلت و خوی هر پیامبری شریعتی شد» (بهاء ولد، ۱۳۶۷: ۳۰۹) به عبارت دیگر مولانا با تأکید بر تسامح دینی از اینکه ادیان و

ایدئولوژی‌ها ابزار خصومت باشند همگان را برحذر داشته و ادیان را نه مخدوم که خادم اخلاق و فضائل می‌داند. (سروش، ۱۳۸۵: ۱۱)

این روحیه تسامحی و تساهل در سلوک دینی - که تحت تأثیر غلبه اندیشه های عرفانی مولانا بر اندیشه های فقهی - کلامی اوست - آنچنان وی را به مدارای اخلاقی و رفتاری کشانده است که ما را به یاد نظریه ماکیاوول (هدف وسیله را توجیه می‌کند) می‌اندازد. اما از آنجا که در سلوک اخلاقی مولانا تعصبی بر روی عقاید مذهبی افراد وجود ندارد، این نگرش در بن مایه های فکری مولانا چندان قبیح و ناپسند نمی‌نماید. شاهد چنین مدعایی تقاضانامه ای است که برای تاج الدین معزز نوشته است: «از روش مرد حاجت نیست پرسیدن، در هم‌نشینانش بنگرند و از مال نپرسیدن که از کجا حاصل کردن، به مصرف خرجش نظر باید کرد که کجا خرج می‌شود. هر انعام و لطف و مسامحت و پادشاهی که ملک الامرا از اول و آخر در باب فرزند نظام الدین فرمود و فرماید، خاصه در حق این داعی فرموده است و در حق فقرا مقبول و مبرور باد که مال و تن او و عرض او از صغر تا کنون وقف فقر است و این به نوشتن راست نمی‌آید.» (نامه ۲۲)

روشن است پذیرش این سخن مولانا از لحاظ دینی مقبول نیست اما باید توجه داشت که لازمه روابط سالم بویژه در حالت گفت و گویهای فردی و قومی ایجاد فضای اعتماد و تجسس نکردن در خصوصیات فردی و اخلاقی دیگری است.

۶- اهمیت دادن به زبان مشترک

از دیگر مؤلفه های گفت و گو بویژه در حوزه قومی و اجتماعی، زبان و لسان مشترک و هم‌زبانی در کنار همدلی است. زبان و دل دو عضو از اعضای انسانی است که اولی ترجمان دیگر است و در یک نقش و کارکرد و در طول همدیگر قرار دارند. (اللسان ترجمان اللب و برید القلب)

مولانا در یکی از نامه ها به هم‌زبانی در مرتبه ای و همدلی در مرتبه دیگر ارج می‌نهد و هر کدام از آن دو را در مراتب خاص آن، مهم و در خور اعتنا می‌داند: «هر کسی اکابر را به زبانی و لغتی ستایند و محبت نمایند که لغت و زبان هر قومی نوعی دیگر است ارمنی به زبان ارمن و اصطلاح ارمن ستایند و ترک به زبان ترکی. و ورای ظاهر لغتهای مختلف، زبانهایی است که تازی گوی زبان آن تازی گوی دیگر فهم کند به صد ترجمان به سبب اختلاف روش آن هر دو؛ اما ترک، تازی را به ترجمان تواند فهم کرد» (نامه ۸)

در این نامه به صراحت به زبان و نقش آن در ارتباطات انسانی اشاره می‌کند و اصطلاح ارمن را برای ارمن و اصطلاح ترک را برای ترکان هم‌سخن می‌داند و فهم زبان دیگری را شرط

ارتباط گفتاری و نوشتاری تصور و تصدیق می‌داند. در کنار همین اصل به مسأله اساسی دیگری در روابط انسانی اشاره می‌کند که آن فراتر از هم‌زبانی و درک زبان ممنوع است و آن اختلاف دید و روش و باور است و این همان چیزی است که می‌توان به همدلی تعبیر کرد: «گرچه صورت مقصر است در ادراک خدمت، اما به صفت مودت و محبت و هواخواهی متصل است. لیس التزاور بقرب المكان بل التزاور بقرب الجنان»

۷- عجب و کبر نداشتن نسبت به دیگری از نظر جنس، زبان، نسب، تاریخ و...

اگر نگوییم یکی از ویژگی‌های ذاتی و جوهری هر انسانی - جز خواص - غرور و عجب اوست، دست‌کم می‌توان آن را یکی از صفات بارز و بالقوه و عارضی او دانست. تکبر و غرور در معنی منفی آن وقتی بر انسان عارض می‌شود که امر بر انسان مشتبه شود و خود را در مرتبه و موقعیتی ببیند که حقیقتاً نیست و حتی اگر هم باشد ایده آل‌ها و بایدهای او فراتر از هستی‌های او است. لذا برخی، یکی از تفاوت‌های آدم (انسان نخستین) را با ابلیس. را همین مسأله^۱ و غرور و عجب را گناهی شیطانی می‌دانند. مولانا در مکتوبات خود به این دقیقه اشاره می‌کند و صراحتاً و با تأسی از آیه قرآن «فلینظر الانسان مم خلق، خلق من ماء دافق» (طارق، آیه ۵-۶) انسان را به تأمل در پیشینه خود و آنچه از آن ساخته شده است دعوت می‌کند و از غرور به معنای عام و مطلق آن برحذر می‌دارد: «آدمی در دولت و رفعت بر مثال خاکی است که بادش در رباید و به بلندی برد ساعتی که «الدنیا ساعه» باز به حضيض اجل به زمین فروگذارد، خنک آن خاکی که چون بالا برآید بر مرکب باد، خویش فراموش نکند و بداند که من همان خاک بی دست و پایم و این بلندی و این باد عاریتی است. خنک آن خاک که در بلندی خویشتن شناس بود و گوید خداوندنا من همان خاکم خویش را غلط نکرده‌ام و ترا دانم که خداوندی و بلندی آن توست.» (نامه ۱۱۲)

در جایی دیگر نیز ترک غرور و غفلت را باعث وصال به کمال مطلوب می‌داند و می‌گوید: «بسا سلیم دلان به اخلاق مذموم راضی و راغب شوند که فلان همچین است و فلان آغاز کرد، اگر این صفت منکرتر از عمی و مخنتی نبودی سبب بعد نبودی که در این راه بسیار اعمی و مخنت راه یافته اند چون رو آورده اند به ترک منی و غفلت» (نامه ۶۷) همچنین در نامه هشتم در بیان ترک عجب و غرور حاصل نگاه به جنس و نسب و ... همگی را از یک نفس و جان می‌بیند و نتیجه چنین باوری را صلح و صدق می‌داند: «در نظر تحقیق، ما همه یک نفسیم ما خلقکم و لابعثکم الا کنفس واحده و هر عضوی که رئیس تر است اوواقف تراست براین

اتحاد لاجرم همه صدق است نه رنگ، همه صلح است نه جنگ» (نامه ۸) روشن است این اصول نیز می توانند به عنوان پیشینه پرداخت این مؤلفه در جهان معاصر قابل توجه باشد.

۸- رعایت سنخیت و جایگاه فرهنگی مشترک

جنسیت و در معنای عمیق تر، سنخیت، تمثیلی است که مولانا در داستان معروف حکیم و زاغ در مثنوی آورده است. مولانا در مثنوی این حکایت را نقل کرده و از آن چنین مستفاد می شود که در روابط انسانی نیز چنین اصلی حاکم و ساری است. در مکتوبات نیز (نامه ۱۱) در بیان و تشریح اصل «السنخية علة الانضمام» بر آن است که قدر و مرتبت هر انسان به مرتبت و مقام همنشین و همراه اوست و می گوید: «از صفای جوهر محب باشد که محبت او بر جوهر لطیف افتد زیرا هر که هست در هجده هزار عالم، هر یک محب و عاشق چیزی است، شرف هر عاشق به قدر شرف معشوق است، معشوق هر که لطیف تر و ظریف تر و شریف جوهرتر، عاشق او عزیزتر، ... مرغ روز را بر مرغ شب ترجیح است چندانکه نور را بر ظلمت که آن عاشق آفتاب است و مرغ شب عاشق ظلمت» (نامه ۱۱)

و حتی بر آن است که بیان و کلام هر شخص تابعی از مقام و شخصیت اوست: (سنخیت شخصیت و بیان و کلام) «هر کز نسب بلند زاید // او را سخن بلند باید» (نامه ۷۸)

مولوی مسأله سنخیت را حتی از عالم ماده فراتر برده و بر آن است که این اصل در عالم فرانسوتی و ماوراء طبیعی هم - هر چند در مراتبی خاص منقطع می گردد - ساری و جاری است: «چنانکه حق تعالی می فرماید که روز قیامت در آن سیاست و زلازل هیبت و نفسی نفسی، همه خویشاوندی ها بریده شود و از همدیگر، خویشاوندان گریزند و روی گردانند که بر وجه وقت خویش است الا آن خویش و پدری و فرزندی و برادری که از بهر الله را بوده باشد زلزله قیامت آن خویشی را هرگز نبرد، همدیگر را جویند و پرسند و به قدر و مقام و مرتبت خود دست گیرند که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون» (۶۷/۴۳) (نامه ۳۸)

۹- انسان سالاری و عشق به مقام انسان و کرامت او

از مجموعه مکتوبات مولانا، تقریباً نیمی از آن برای امرا، حاکمان و صاحبان قدرت نوشته شده که با تأمل و تدبیر در مقدمه این نامه ها، دو اصل و نکته به عنوان فصل الخطاب به مخاطب عرضه می شود که یکی از آن اصول، توجه به کرامت انسانی و مقام اوست. مولوی در این دسته از نامه ها به حاکمان عرضه می دارد که خلق و مردم، عیال و خانواده خداوندند و از قول

نبی اکرم، گرامی ترین مردمان را نزد خداوند کسی می داند که در حق انسان ها، پر منفعت تر باشد: «قال نبی الخلق عیال الله فاحب الناس الی الله و اعزهم و اکرمهم انفعهم لعیاله» (نامه ۹) و از ممدوح و صاحب قدرت می خواهد درکنار تعظیم و تکریم شعائر الهی، نسبت به خلق خداوند بویژه انسان به عنوان عصاره نظام آفرینش شفقت بورزد: «اخبار سار و سیرت خوب و احیای خصال نیکو که سبب سعادت آن جهان بدان باز بسته است و «هو التعظیم لامر الله و الشفقه علی خلق الله» برتواترمی شنویم خیرات شما را» (نامه ۱۴۵)

وی دایما بر برانگیختن شفقت و محبت در انسان ها تأکید می کند: «اگر درخور شوق و محبت و ائتلاف قلوب به مکاتبات نبشته شدی هر روز، نامه ای مطول از این داعی بدان ولی الانعام رسیدی ولیکن عقل فتوی نمی دهد که در تصدیع و ابرام مفتوح باشد و الموده کنز و الكنز بالاختفا اولی وان کانت المحبه لا تخفی... «من القلب الی القلب روزنه» این محبت مستدام باد که «احب الاعمال عند الله تعالی وافضلها الحب فی الله تعالی» (نامه ۱۲) لذا مولانا اگر چه در ظاهر مطالب و مضامینی را بیان می کند - قبلا اشاره شد - که بیان و زبان آن برهم شکننده تصور و تصویر ایده آلی مولانا در ذهن خواننده است، در باطن و حقیقت امر همان مطالب و حقایقی را بیان می کند که به زبان دیگر و هنری تر در مثنوی بیان کرده است و آن توجه و اهمیت به مقام انسان و کرامت اوست و غیر مستقیم از مخاطب و گیرنده نامه ها می خواهد تا نسبت به خلق شفقت ورزند و تمام انسان ها و خادمان خود را عیال خداوند بدانند.

۱۰- تقوا و خویشتن داری (عدالت)

یکی دیگر از ویژگی های شخصیتی مولانا، عنایت به رعایت تناسب و اعتدال و کمیت کلام و پذیرش این اصل است که حد وسط و عدل در گفت و گو و کلام چه معنایی دارد. از آنجایی که تعریفی جامع و مانع از عدل و حد وسط داده نشده که مورد پذیرش همگان باشد، تعیین عدالت در کلام هم دشوار است. به همین جهت مولانا در یکی از نامه ها رعایت تناسب در بیان را امری نسبی می داند و «حد وسط نطق و کلام و اینکه کجا و کی و در مقابل چه کسی باید سخن گفت» (نامه ۱۲۹) را متغیر می داند و در شرایط مختلف و با توجه به مواضع متفاوت، حکمی خاص برای آن قائل است؛ چراکه محیط نگرشی که شخص را احاطه کرده است، اثری تعیین کننده و قطعی در شکل گیری رفتار و گفتار فرد دارد، چنانکه در این نامه گفتار از یک نوع را در موضعی حرام و در جایی دیگر حلال می داند: «سخن دراز کسی گوید که آنچه مقصود اوست به زبان نتواند آوردن و در کلام زبان و دهان گنجد آن سخن که در

زمین و آسمان نمی گنجد. حرام دارم با مردمان سخن گفتن / و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم» (نامه ۱۲۹)

به همین دلیل در نامه ها و سایر آثار مولانا به نسبت اینکه مخاطب و سویه دیگر کیست و در چه موضع و مقامی قرار دارد لحن، سبک، کمیت و کیفیت کلامش در حال نوسان است. چنانکه در برخی از نامه ها و مواردی که گله و شکوه ای در آن پنهان است لحن و سبک سخن، تند و شدید و از نظر کمیت نیز طولانی تر از سایر نامه ها است. (نامه ۵۲)

نتیجه و فرجام سخن:

از میان آثار مولانا، مکتوبات او به دلایلی خاص - که در مقاله بدان پرداخته ایم - بیان کننده چهره واقعی (Realism) و طبیعی ملای روم است. از آنجا که یکی از راه های شناخت و تحلیل شخصیت انسان توجه به نحوه تعامل و گفتگوی او با دیگران است، سعی شد تا با بررسی و تعمق در مکتوبات (گفت و گوی مکتوبه ای) او - که شامل ۱۵۰ نامه به عوام و خواص است - شخصیت مولانا جدای از نگاه ماورایی دیگران به او - که غالباً محصول نگاه آنان به مثنوی و غزلیات است - به نمایش گذاشته شود. لذا نتایجی را که به دنبال چنین نگرشی به مؤلفه های گفت و گو در اثر گفتارگونه مولانا به دست آمده، به شرح ذیل می توان ارائه داد:

- ۱- مولانا جز به ضرورت با دیگران سخن نمی گفت و نامه های او به دیگران نیز - که اغلب برای کمک به حل مشکل اطرافیان نوشته شده - مؤید این مدعا است. تلاش او در برآوردن نیاز های ضروری و حل مشکلات مالی، خانوادگی و... اطرافیان نشانگر یک شخصیت آگاه و فعال اجتماعی است و این برخلاف تصور شخصیت عزلت گزین سجاده نشین و اعطی است که در دیگر آثارش از او سراغ داریم.
- ۲- توجه به «من قال» به پیروی از سنت حاکم بر ادبیات ایران - که همواره با غلبه ایدئولوژی قدرت در گفتار دیگران همراه است - برخلاف نظر سنت که بر شعار «انظر الی ما قال لانظر علی من قال» تأکید می ورزد، از جمله ضعف های تئوریک مولانا در گفت و گو است که به نمونه هایی از آن اشاره شده است.
- ۳- نگاه مثبت مولانا به زنان و تعریف و تمجید از آنان - که کاملاً با هنجار آن روزگار و نگرش خود او در مثنوی و غزلیات متفاوت است - وجه دیگری از شخصیت حقیقی مولانا در مکتوبات است.
- ۴- عقیده مولانا در باب رعایت عدالت در گفتگو نیز قابل توجه است. وی رعایت تناسب در گفتار را نسبی و بر اساس اینکه کی و کجا و از زبان که و در مقابل چه کسی بیان می شود، متغیر می داند. به همین دلیل در نامه های او به نسبت اینکه مخاطب او چه کسی است و در چه موقعیتی قرار دارد، لحن و سبک، کمیت و کیفیت سخن او در نوسان است.

- ۵- تأکید بر وحدت انبیای الهی و جدا نبودن آنان از یکدیگر که یادآور تأسی از اصل قرآنی «لا نفرق بین احد من رسله» است، از مؤلفه های اساسی و بسیار پایه ای در گفتگو میان ادیان و مذاهب گوناگون کنونی شمرده می شود که مولانا به وضوح به آن اشاره کرده است. به عقیده مولانا داشتن روحیه ی تسامح و تساهل دینی انسان را از برخورد های متعصبانه و انعطاف ناپذیر عقیدتی درگفت و گو بازمی دارد به گونه ای که او را قادر می سازد تا در برابر سخنان مخالف تأمل کند و مدبرانه سخن بگوید. بر مبنای چنین نگرش تسامحی است که مولانا در مکتوبات، دایره مدارا با دیگران را به حدی گسترده می گرداند که آشکارا برخی هنجارهای دینی را می شکند و عمل افراد را صرف نظر از حسن و قبح فاعلی و فکری مقبول می داند.
- ۶- رعایت آداب گفت و گو و حفظ حرمت انسان ها در محور افقی (دو همسطح) و در محور عمودی (از بالا به پایین یا بالعکس) از توصیه های مهم مولانا در گفتگوست.
- ۷- بدبین نبودن و سوء ظن نداشتن به سویه دیگر در گفتگو با پیروی از اصل «ان الظن لایغنی عن الحق شیء» و «ان بعض الظن اثم» از جمله توصیه هایی است که مولانا صغیر و کبیر و رعیت و حاکم را به رعایت آن، سفارش می کند که نمونه اعلای آن نامه ۱۱۸ است که در متن مقاله به آن اشاره شد. این درحالی است که مولانا در مثنوی مطابق سخن پیامبر اکرم (ص) سوءظن را مقدمه حزم دانسته است.
- ۸- تأکید بر برخورد رزی و ستایش از عقلی که آن را «عزیزترین اولیا و دشمن ترین اعدای نفس» می داند در کنار نفی عقل دنیا طلبی که مایه شح نفس است، از بن مایه ترین سخنان مولانا در گفت و گوی دوجانبه است. در واقع مولانا با دفاع از عقلی که کارکرد مستقیم و تأثیرگذار در زندگی بشر دارد، تصویری واضح تر و واقعی تر از عقل و خرد نسبت به مثنوی و غزلیاتش برای مخاطبان ارائه می دهد.
- ۹- در نگاه او سنخیت و جایگاه مشترک فرهنگی و اجتماعی از مقدمات آغازگفت و گو و پیشرفت کلام است به گونه ای که بیان و سخن هر فردی را پیرو و تبعی از مقام و شخصیت اجتماعی او می داند.
- ۱۰- داشتن زبان مشترک در کنار همدلی و هم حسی از لوازم گفتگوی دوجانبه است که مولانا- همانند مثنوی - در مکتوبات نیز بر آن تأکید می ورزد.
- ۱۱- مولانا عجب و غرور را مانع تعالی و وصول به کمال مطلوب می داند و در این باره بی توجهی به جنس و نسب و... را باعث صلح و صفا می شمرد. لذا انسان دوستی و توجه به کرامت انسانی از توصیه های فراگیر مولانا است؛ چراکه وی این قول نبی (ص) را که «گرامی ترین شما پر منفعت ترین شما به مردم است» شعار خویشتن قرار داده است و همواره طیف حاکم و صاحبان قدرت را به شفقت و مرحمت به خلق (عیال مردم) فرا می خواند.

پی نوشت:

۱- «عقل جزو از کل پذیرا نیستی / گر تقاضا بر تقاضا نیستی // چون تقاضا بر تقاضا می رسد / موج آن دریا بدینجا می رسد» (مثنوی، ۱: ۲۲۲۴-۲۲۲۵) پیر دامن را ز گفتگو فشانند/ نیم گفته در دهان ما بماند» (مثنوی، ۱: ۲۲۲۷)

۲- مولانا عمده ترین متقاضی بیرونی نوشتن نامه ها را ترفیع و تدفیع حوائج خلق می داند: «سلام و خدمت مطالعه فرماید و از نبشتن مکاتبات برای حوائج خلق ملول نشوند که ...» (نامه ۱۲۱)

۳- به عنوان نمونه در بیان سلام و دعا در نامه ۱۳۷ می گوید: «تحف دعا و ثنا و با کوره بوستان خلوت سحرگاهی که در عرصه بهار سینه روید که از صرصر خزان یوسوس فی صدور الناس منز و مبره باشد بر دست برید سبکرو دل که او را جبال و قفار و بحار مانع نگردد و فقدان زاد و مطیه حائل نیاید بدان حضرت معلا و عقبه آسمان آسا فرستاده می آید.»

۴- «حق تعالی علیم است و به غایت افزون تر خجلم و شرمسارم از ابرام در تصریح مکاتبات به خدمت ملک الامراء الشرف بالعلم و المیزین بالحلم و ... معین الدین پروانه ...» (نامه ۱۱۶)

۵- مولانا در مثنوی و غزلیات غالباً از برتری مرد ها نسبت به زنان سخن می راند به گونه ای که زنان را مظهر نفس اماره، دستیار شیطان و ناقص عقل می داند. این درحالی است که نگاه او به زنان در مکتوبات کاملاً با آن متفاوت است و نامه های او به زنان و تمجید و تعریف از آنان در نامه هایی چون نامه ۸۲، ۱۲۸ و ۱۳۹ حقیقت دیگری را از بن مایه های فکری مولانا برای ما بازگو می کند. به عنوان مثال در نامه ۱۳۹ بانویی را با القاب «فاطمه العصر، خدیجه الدوران، و مریم الزمان» می ستاید.

۶- همچنین در نامه ۹۲ آورده است: «توقع است که این ضعیف را معذور دارد اگر اجابت نکرد دعوت آن پادشاه را و التماس او را که عذرها بود و مانع ها که امکان نوشتن نیست اگر دولت یار آید و ایام فراق به کنار آید به مشافهه گفته آید...»

۷- درباره مسأله گفتگو و شرایط تحقق آن در نظریه گفتگوی فرهنگ ها مقاله ها و پایان نامه هایی در حوزه مثنوی معنوی نوشته شده که از آن جمله می توان به مقاله ای در مجله پژوهش زبان و ادبیات فارسی جهاد دانشگاهی اشاره کرد. (گرچی، مصطفی، بررسی مؤلفه های گفتگو) در مثنوی معنوی ش ۱، س ۱، (۱۳۸۳) اما درباره آثار منشور مولانا بویژه مکتوبات او با این نگاه - که قرابت نزدیکی از نظر ساختاری با مسأله گفتگو دارد- تحقیقی صورت نگرفته است.

۸- عده ای نظیر دکتر سروش بر آن هستند که در عالم طبیعی و ناسوت هیچ کس نمی تواند پشتوانه سخنش باشد و تنها در مورد پیامبر الهی می توان شخصیت او را پشتوانه سخن او دانست و نمی توان لزوماً حجتی برای کلام او خواستار بود چرا که خود او (شخصیت) حجت است. مرحوم اقبال نیز بر این

اساس معتقد بود که با ورود عقلانیت، دوران نبوت خاتمه یافته است و سخن هیچ کسی مگر با تکیه بر دلیل و قانون و قرینه تکلیف آور نیست. (برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید: بسط تجربه نبوی، دکتر سروش، صراط، ۱۳۷۹، سوم، ص ۲۷)

۹- البته به عقیده بسیاری از محققان شیعی سخنان ائمه اطهار نیز به دلیل اینکه مستقیماً از سرچشمه های علم نبوی - که خود از منبع لایزال الهی نشأت گرفته- برخوردار گشته حجت است؛ زیرا بسیاری از سخنان قرآنی و وحیانی به وسیله این راسخان در علم تفسیر و رمزگشایی می گردد. (نک: سخنرانی استاد مجتهد شبستری در مورد «هرمونوتیک جدید و فهم سنت نبوی» <http://ehsanabedi.com>) و (تفسیر قرآن استاد امجد در سایت: <http://www.iqna.ir>)

۱۰- در نگاه نخست و از نظر نوع عمل، هر دو آدم و ابلیس - دچار خطا و تقصیر یا قصور شدند با این تفاوت که آدم بدون عجب و غرور، در حالی که سر به زیر می اندازد ربنا ظلمنا انفسنا می گوید و عمل را به خود منسوب می دارد - بدون جدل و استدلال شیطانی - اما ابلیس عمل خود را به خداوند نسبت می داد و خداوند را عامل گمراه و اغفال خویش می داند (رب بما اغویتنی ...) و از خود دم می زد و «من» را وارد زبان خویش می داشت.

کتاب نامه:

- ۱- برتنس، هانس؛ مبانی نظریه ادبی؛ ترجمه محمد رضا ابوالقاسمی، چاپ اول، تهران: انتشارات ماهی، ۱۳۸۴،
- ۲- بهاءالدین ولد؛ معارف؛ تهران: انتشارات مولی، چاپ اول ۱۳۶۷
- ۳- پورنامداریان، تقی؛ ۱۳۸۰، در سایه آفتاب؛ تهران: انتشارات سخن، چاپ اول
- ۴- جلال الدین رومی؛ مکتوبات؛ تصحیح توفیق سبحانی، چاپ اول، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱
- ۵- -----؛ مثنوی معنوی؛ ۱۳۷۷ با شرح و کوشش کریم زمانی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات اطلاعات،
- ۶- حداد عادل، غلامعلی؛ ۱۳۸۱ ارزش ادبی مکتوبات؛ نامه فرهنگستان، دوره ۵، شماره ۳، ص ۵-۲۶.
- ۷- حسن زاده آملی، حسن؛ ۱۳۷۹ نامه ها برنامه ها؛ چاپ چهارم، قم: نشر قیام.
- ۸- سروش، عبدالکریم؛ بسط تجربه نبوی؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات صراط، ۱۳۷۹.
- ۹- -----؛ مقاله رساله در مدارا؛ مجله مدرسه، سال ۲، شماره ۴، ۱۳۸۵.
- ۱۰- سمیعی گیلانی، احمد؛ ۱۳۷۱ مقاله مکتوبات جلال الدین رومی؛ مجله نشر دانش، ش دوم.
- ۱۱- کریمی، یوسف؛ ۱۳۸۲ روانشناسی اجتماعی؛ چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات ارسباران.
- ۱۲- گرجی، مصطفی، ۱۳۸۳ بررسی مؤلفه های گفتگو در مثنوی معنوی ش ۱، س ۱.